

بیداری اسلامی و احیای تمدن دینی در اندیشه امام خمینی (ره)

بیداری اسلامی و احیای تمدن دینی در اندیشه امام خمینی (ره)

عباس ایزدپناه (عضو هیئت علمی دانشگاه قم)

ولی‌الله عباسی (مدرس و نویسنده)

چکیده:

دین سهم مؤثری در زندگی اجتماعی و تمدن‌سازی دارد. تمدن اسلامی که برآمده از دین اسلام است توسط پیامبر اکرم (ص) و با عنصر دعوت پایه‌گذاری شد و با تشکیل حکومت اسلامی در مدینه مستحکم گردید. بعد از پیامبر، شاهد اوج و شکوفایی بینظیر تمدن اسلامی هستیم، اما بعد از سیر تکاملی آن و پس از چندین سده اعتلا و پویایی، در اثر عوامل درونی و بیرونی، دچار انحطاط گردید تا اینکه با رویداد «بیداری اسلامی» تمدن نوین اسلامی احیا شد. این احیاء با حرکت اصلاحی سید جمال‌الدین اسدآبادی، شیخ محمد عبده و بسیاری دیگر، و بر پایه «دعوت اسلامی» شکل گرفت. از این دوره به بعد، ما شاهد چندین نهضت برپایی حکومت اسلامی بودهایم که هدف آن نیل به کمال مطلق، یعنی همان کمال مطلق عهد پیامبر اکرم (ص) در مدینه، بوده است. این نهضتها سرانجام در کنار عوامل دیگر، زمینه‌ساز تشکیل حکومت اسلامی در ایران به رهبری امام خمینی (ره) شد که خود منشاء ظهور اسلام‌گرایی و تمدن‌سازی شد. رویکرد

احیا‌گرایانه امام خمینی در نوع خود بدیع و بدیع‌نظیر است؛ چرا که ایشان تغییری در پارادایم احیا‌گری ایجاد کردند و احیا‌گری و تمدن‌گرایی را در کامل‌ترین شکل آن با ابزارها و امکانات و لوازم سنتی انجام دادند. برخی از مولفه‌های این احیا‌گری که در این پژوهش به آن پرداخته شده است عبارتند از: احیای عدالت اجتماعی، آزادی اجتماعی، حکومت دینی، و اندیشه اتحاد اسلامی.

واژگان کلیدی: بیداری اسلامی، تمدن‌گرایی، جامعیت دین، عدالت، حکومت دینی، وحدت.

مقدمه

دین و دینداری باعث حیات «انسان» و «جامعه» می‌شود، چنانکه خداوند متعال در قرآن کریم هدف از رسالت پیامبر (ص) را احیای انسان‌ها می‌داند: «یا ایها الذین آمنوا استجیبوا لله و للرسول اذا دعاکم لما یحییکم» (انفال، ۲۴)؛ یعنی ای کسانی که ایمان آورده‌اید، زمانی که خدا و پیامبر ما را به چیزی که مایه حیات شماست، فرا خواندند، دعوت آنان را اجابت کنید.

از آنجا که دین با ظهور خود، فرهنگ تازهای را به جامعه بشری عرضه داشته و انسانها را بدان فراخوانده است، پس به هیچ روی نمیتوان نقش اثرگذار دین را در تاریخ تمدن انسان نادیده انگاشت. در ازای تاریخ، ادیان زاینده و سازنده بسیاری از تمدنها بوده‌اند. در تاریخ تمدن، تمدنهای بزرگ بیشتر با ادیان و مذاهب مهم شناخته میشود. دیوید هیوم مینویسد: «اگر در پژوهش مسائل اجتماعی، عامل دین را از یاد ببریم بخش بزرگی از تاریخ و تمدن و میراث فرهنگی جامعه را باید کنار بگذاریم» (هیوم، 1362، ص 11). هانتینگتون هم معتقد است: «دین، ویژگی عمده هر تمدنی است و به قول کریستفر داوسن، ادیان بزرگ شالوده‌هایی است که تمدنهای بزرگ بر آن بنا شده‌اند. از پنج دین جهانی که ماکس وبر برشمرده است، چهار دین مسیحیت، اسلام، هندویسم و آیین کنفوسیوس، تداعی کننده تمدنهای بزرگ هستند» (هانتینگتون، 1373، ص 71).

این حقیقت تاریخی یعنی پیوند ناگسستنی دین و تمدن، از نگاه معرفتشناسانه به هر کدام نیز، به دست می‌آید. تمدن پدیده‌ای است که عقل و وجدان و اخلاق و بهکارگیری تواناییهای انسان در پیوند با محیط و طبیعت پدید می‌آید و دین با هر یک از عناصر مذکور، پیوندی نزدیک دارد.

بنابراین، دین سهم بهسازی در حیات فردی و جمعی و تمدنسازی دارد. اما همین دین حیات بخش، ممکن است در گذر زمان در بستر تاریخ و اندیشه ها و فهم ها و آداب و رسوم و خلیات مردمان، آلودگی هایی پیدا کند؛ چیزهایی بر آن افزوده و چیزهایی از آن مغفول واقع شود؛ ابغادی از آن، چنان بزرگ شود که اصل و گوهر آن مورد غفلت واقع شود و گوهر مفاهیم اصلی آن چنان رنجور و ضعیف شود که از مجموعه آن دین حذف شود. سرانجام، آنچه به عنوان دین در میان دینداران و جامعه دینی رواج پیدا می کند، چیزی غیر از آن نیست که از ناحیه خداوند متعال آمده است. در اینجا است که احیاءگری دینی و به تبع آن، نوسازی تمدنی معنا پیدا میکند؛ یعنی زدودن غبار خرافه و بدعت و تحریف از چهره دین و عنایت به جنبه های مغفول و پیراستن زواید.

ظهور اسلام به عنوان یک حادثه مهم تاریخی، از جهات مختلفی قابل بحث و بررسی است. اسلام که از همان ابتدا پیام جهانی و جاودانه داشت، پس از گذشت چهارده قرن، هنوز به عنوان یک دین بزرگ و تمدن ساز در جهان مطرح است. هدف و فلسفه تشریع اسلام، هدایت همه جهانیان است. پیامبر گرامی اسلام (ص) در انجام این رسالت الهی بسیار موفق عمل کرد و توانست انقلاب اجتماعی کاملی در جامعه زمان خودش ایجاد نماید. تمدن اسلامی با عزم والای پیامبر اسلام (ص) در مدینه پایه گذاری شد و با اهتمام جدی مسلمانان بسط پیدا کرد و تمدن های دیگر را به شدت تحت تأثیر قرار داد.

هرچند سیر تکاملی تمدن اسلامی پس از چندین سده اعتلا و پویایی، در اثر عوامل درونی و بیرونی، دچار انحطاط گردید. به نظر بسیاری، این انحطاط می توانست اسباب نابودی بنیادهای تمدن اسلامی و سرانجام کمرنگ شدن دین در جوامع اسلامی باشد؛ اما با رویداد «بیداری اسلامی» معلوم شد که دوران انحطاط تنها دوره فترت در مسیر تمدن سازی دین اسلام بوده است. بیداری اسلامی که نتیجه سرخوردگی متفکران مسلمان از اندیشه های نوگرایانه اروپا بود، با اندیشه های سید جمال الدین اسدآبادی، شیخ محمد عبده و بسیاری دیگر، و بر پایه «دعوت اسلامی» شکل گرفت. با دعوت دوباره به حفظ و پاسداری از ارزشهای اسلامی و مفاهیم قرآنی بار دیگر عصر دعوت آغاز شد. از این دوره به بعد، ما شاهد چندین نهضت برپایی حکومت اسلامی بودهایم که هدف آن نیل به کمال مطلق، یعنی همان کمال مطلق عهد پیامبر اکرم (ص) در مدینه، بوده است. این نهضتها سرانجام در کنار عوامل دیگر، زمینه ساز تشکیل حکومت اسلامی در ایران به رهبری امام خمینی (ره) شد که به سبب آن، بسیاری از اندیشه ها و گرایشهای غربی با نه جامعه ایرانی دگرگون گردید (اسمارت، 1383، ص 387). این نهضت فقط به یک کشور مسلمان یعنی ایران محدود نشد بلکه امروزه در دیگر کشورهای مسلمان، شاهد ظهور اسلامگرایانی هستیم که در پی تمدن سازی، احیای ارزشهای اسلامی و اجرای شریعت محمدی هستند (ولایتی، 1383، ص 18). مقام معظم رهبری در این باره میفرماید:

بیداری اسلامی یعنی حالت برانگیختگی و آگاهی در امت اسلامی که اکنون به تحولاتی بزرگ در میان ملت‌های این منطقه انجامیده و قیام‌ها و انقلاب‌هایی را پدید آورده که هرگز در محاسبه شیاطین مسلط منطقه‌ای و بین‌المللی نمی‌گنجد؛ خیزش‌های عظیمی که حصارهای استبداد و استکبار را ویران و قوای نگهبان آنها را مغلوب و مقهور ساخته است. شک نیست که تحولات بزرگ اجتماعی، همواره متکی به پشتوانه‌های تاریخی و تمدنی و محصول تراکم معرفت‌ها و تجربه‌ها است. در ۱۵۰ سال اخیر حضور شخصیت‌های فکری و جهادی بزرگ جریان‌ساز اسلامی در مصر و عراق و ایران و هند و کشورهای دیگری از آسیا و آفریقا، پیش‌زمینه‌های وضع کنونی دنیای اسلامند (سخنرانی ۱۳۹۰ / ۶ / ۲۶).

گرچه احیای امری سخت و دشوار است، اما لازم و ضروری است و زاد و توشه مناسب خود را می‌طلبد. اندیشمندان بزرگی از ادیان مختلف جهان را می‌توان برشمرد که برنامه اصلاح و احیا را سرلوحه فعالیت‌های خود قرار داده‌اند، اما در این میان کسانی نیز بوده‌اند که به بهانه اصلاح‌طلبی، در جهت تخریب دین و گمراه ساختن دینداران قدم برداشته‌اند. این امر موجب شده است که برنامه احیای و اصلاح‌گری همواره در پاره‌ای از ابهامات فرو رفته و آفاتی دامن‌گیر آن شود. به قول استاد مطهری: بدیهی است که جنبش‌هایی که داعیه اصلاح داشته‌اند، یکسان نبوده‌اند. برخی داعیه اصلاح داشته و واقعاً هم مصلح بوده‌اند. برخی برعکس، اصلاح را بهانه قرار داده و فساد کرده‌اند. برخی دیگر در آغاز جنبه اصلاحی داشته و سرانجام از مسیر اصلاحی منحرف شده‌اند (مطهری، ۱۳۷۷، ص ۱۱). به عنوان نمونه، جریان سلفی تکفیری همواره یکی از عوامل مهم فتنه‌گری در جهان اسلام است که در لباس دفاع از سنت و احیای دین و تمدن اسلامی، عملاً در مسیر منافع غربیان گام برمیدارد. سلفیه از یک سو با بنیادگرایی به معنای بازگشت به اصول ناب و به دور شائبه اولیه، و از سویی دیگر با اصلاح‌گری به معنای تجدد و احیا پیوند خورده است. حضور این افراد در محافل و جوامع و انتشار آثار و فرآورده‌های فرهنگی آن در برخی از مراکز، باعث جلب توجه برخی از جوانان پرشور که از اقدامات سرکوبگرانه اشغالگران به ستوه آمده‌اند، شده است و برای رهایی از این فشار، زمینه را برای گرایش به این جریان‌های افراطی مناسب دیده‌اند.

برای درمان مشکلات گوناگون جهان اسلام، هر چند گاهی دین‌شناسان و دردمندان اسلام از گوشه و کنار جهان اسلام فریاد برآورده‌اند و خواستار بازنگری در تفکر اسلامی و جامعه‌ی مسلمانان شدند، ولی در میان‌شان امام خمینی این مساله خطیر را درک نموده و سعی و تلاش‌های فراوانی در این باره کرد تا دردهای موجود امت اسلامی را درمان کند. ایشان در اهمیت بیداری اسلامی و آگاه کردن جوامع و ملت‌های مسلمان می‌فرماید: «باید کاری کرد که ملتها هر جا هستند، ملتها بفهمند تکلیف خودشان را. اگر بخواهید و بخواهند و دانشمندان بخواهند و علمای همه بلاد اسلامی و دانشگاه‌های همه بلاد اسلامی

بخواهند مشكله اسلام و ممالك اسلامي حل بشود، بايد مردم را بيدار كنند» (خميني، 1368، ج13، ص85). بنا بر اين، با بينش عميق و ديدني وسيع، نسخه‌اي براي دردهاي كهن امت اسلامي پيچيد كه ضامن بقاي هويت جامعه‌ي مسلمانان، بلكه فراتر از آن جامعه‌ي بشري در همه‌ي عرصه‌هاي مختلف زندگي است. بر اين اساس، در اين مقاله سعي ما بر آن است كه به مهم‌ترين ديدگاههاي امام خميني در باب بيداري اسلامي و تمدنگرايي ديني پردازيم.

پيشينه احياگري و بيداري اسلامي

«بيداري» در فارسي، مترادف واژه‌هاي «الصحوه»، «الوعي»، «يقظه» در زبان عربي است. و بيداري اسلامي جرياني است كه در كشورهاي اسلامي، شكل گرفته است و نوعي همپوشاني يا ترابط مفهومي با مقوله‌هاي مانند احياگري ديني، اصلاح ديني، اسلامگرايي و مانند آن دارد و در زبان عربي معاصر نيز، با تعابير گوناگوني مانند الصحوه الاسلاميه، البعث الاسلامي، التيار الاسلامي، الحركه الاسلاميه و اليقظه الاسلامي - يا در پيوند با برخي از اين مفاهيم از آن ياد شده است. اما واژه بيداري اسلامي با رويکرد جامعه شناختي را مي‌توان نوعي باور تعميم يافته دانست كه تقريباً در همه‌ي جوامع، گروه‌هاي مسلمان و حتي آحاد مسلمانان يافت مي‌شود. همانگونه كه بيداري و «يقظه» اولين گام در سير و سلوك عرفاني و خودآگاهي فردي است (انصاري، بيتا، ص8؛ خميني، 1371، ص98)، در خودآگاهي اجتماعي نيز بيداري اولين قدم است. امام خميني در اين باره مي‌فرمايد: «توجه به اين نكته و تذكر اولاً لازم است، ملتي كه بخواهد سرپاي خود بايستد و اداره كشور خودش را خودش بكنند لازم است كه اول بيدار بشود. در سير الي اهل معرفت گفته‌اند كه يقظه (بيداري) اول منزل است. در طول تاريخ در اين سده‌هاي آخر، كوشش شده است كه ملت‌هاي جهان سوم خواب باشند، غافل باشند و توجهشان به شخصيت را اصلاً به غير بدانند ... ما كه مي‌خواهيم وابسته نباشيم بايد اول بيدار بشويم به اين كه ما خودمان هم شخصيت داريم. ما مي‌توانيم كار انجام بدهيم...» (خميني، 1368، ج13، ص532).

ميتوان گفت كه موضوع بيداري اسلامي پيشينه‌اي به قدمت تاريخ اسلام دارد. خداوند متعال در چندين آيه لزوم هوشياري مسلمين در برابر مكر و حيله دشمنان را گوشزد مينمايد و راه‌هاي مقابله با اين توطئه‌ها را نشان مي‌دهد. امام علي(ع) هم در نهج البلاغه مباني دشمنشناسي را آموزش داده و ضربه خوردن مسلمانان از كيد دشمن را ناشي از غفلت ميدانند و كساني را كه در مقابل بيگانگان و تعرضات آنان سكوت مي‌كنند را مستوجب عذاب معرفي مينمايند.

در تاریخ حیات مسلمانان نیز احیاءگری و بیداری اسلامی پیشینه‌ای طولانی دارد، به گونه‌ای که فرهنگ احیاءگری، بخشی از فرهنگ دینی ما را تشکیل داده است. خداوند متعال در چندین آیه لزوم هوشیاری مسلمین در برابر مکر و حيله دشمنان را گوشزد مینماید و راههای مقابله با این توطئهها را نشان میدهد. امام علی(ع) هم در نهج البلاغه مبانی دشمنشناسی را آموزش داده و ضربه خوردن مسلمانان از کید دشمن را ناشی از غفلت میدانند و کسانی را که در مقابل بیگانگان و تعرضات آنان سکوت میکنند را مستوجب عذاب معرفی مینمایند. در حوزه فرهنگ و تمدن اسلامی، مصادیق چنین حرکتی را در دوره‌های نزدیک به حیات پیامبر می‌توان یافت. در گزارش‌ها و اظهارنظرهای مورخان و محدثان سده‌های نخست اسلامی پیرامون عملکرد عثمان بن عفان خلیفه سوم از میراندن سنت (اماته السنه) از سوی خلیفه و ضرورت احیاء آن سخن به میان آمده است و شاید بر همین مبنا امیرالمومنین امام علی (ع) یکی از اهداف خود را در دوره کوتاه مدت خلافت، احیاء معالِم جامعہ نبوی شمرد: اَللّٰهُمَّ اِنِّكَ تَعْلَمُ اَنَّهُ لَمْ يَكُنْ الَّذِي كَانَ مِنَّا مُنَافِسَةً فِي سُلْطَانٍ وَلَا تِمَاسَ شَيْءٍ مِّنْ فُضُولِ الْحُطَامِ وَلَكِنْ لِنَرْدُ الْمَعَالِمَ مِّنْ دِينِكَ وَنُظْهِرَ الْاِصْلَاحَ فِي بِلَادِكَ فَاَيُّ مَنَ الْمَظْلُومُونَ مِّنْ عِبَادِكَ وَتُقَامَ الْمُعْطَلَةُ مِّنْ حُدُودِكَ (نهج البلاغه، خطبه 131).

امام حسین (ع) نیز هدف از قیام خویش را احیاء سنت نبوی اعلام کرد: و اِنِّي لَمَّا اُخْرِجُ اَشْرَاءً وَّ لَابَطْرَاءً وَّ لَامْفُسَدَاءً وَّ لَاطَالِمَاءً وَّ اِنَّمَا خَرَجْتُ لَطَلْبِ الْاِصْلَاحِ فِي اُمِّهِ جَدِي. اريد اَنْ اَمُرَّ بِالْمَعْرُوفِ وَّ اَنْهِيَ عَنِ الْمُنْكَرِ وَّ اُسِيرَ بِسِيرَةِ جَدِي وَّ اُبَيَّ عَلِيَّ بْنَ اَبِي طَالِبٍ (دشتي، 1380، ص 570).

قرن اول و دوم هجری قرن بالندگی علوم دینی و شکل‌گیری دانش‌های سره دینی مانند تفسیر و حدیث (علوم اصیل) بود، ولی در قرن سوم هجری و پس از آن دانش‌های غیردینی نیز در میان مسلمانان رواج یافت و از سوی دیگر عالمان مسلمان در معرض رویارویی با اندیشه‌های رایج در سرزمین‌های تازه فتح شده قرار گرفتند، شاهد شکل‌گیری حرکت سنت‌گرایی و نگارش و پراکندن کتابها و رساله‌هایی با عنوان سنت هستیم که رویکرد حاکم بر اغلب آنها، زنده نگاه داشتن سنت پیامبر و دور داشتن آموزه‌های خالص دینی از آفت آمیختن با اندیشه‌ها و برداشت‌های غیردینی است. در قرن پنجم امام محمد غزالی کتاب ارزشمند خود را که مهمترین اثر او به‌شمار می‌آید با عنوان احیاء علوم الدین نگاشت و آشکارا از زنده کردن دانش‌های دینی سخن گفت. در همین قرن جنبش مرابطون به رهبری عبدالقادر بن یاسین و یحیی‌بن ابراهیم و یوسف‌بن تاشفین و نیز جنبش موحدان به رهبری محمد بن تومرت و علی‌بن عبد المومن، هر دو در غرب جهان اسلام آن روزگار، در واکنش به برداشت‌های دینی در آن منطقه و با هدف احیاءگری دینی صورت بست.

در قرن هفتم ابن تیمیه نیز که لبه تیز حملات خود را متوجه اندیشه های شیعی کرده بود، ظاهراً چنین هدفی را تعقیب می کرد. تحت تاثیر اندیشه های ابن تیمیه، جنبش سلفیه که از موثرترین حرکت های فکری معاصر جهان عرب و اسلام است زنده نگاه داشتن سنت پیامبر و بازگشت به سنت سلف را شعار خود قرار داده است و حرکت قشری وهابیت نیز در همین چارچوب قابل بررسی است. با وجود پدیدار شدن صبغه ها و رویکردهای جدیدی در این گرایش همچنان گرایش اصلی حاکم بر آن، شعار حقیقت نمایی و حفظ خلوص اندیشه دینی است در پی تحولاتی که از نیمه هزاره دوم میلادی در غرب آغاز شد و رشد مادی غرب و سیطره آن بر شرق را به دنبال داشت تغییرات ژرف در همه ابعاد زندگی شرقی ها به ویژه شرق مسلمان پدید آمد و با توجه به رزق و برق ظاهری تمدن غرب و پندار کارآمدی آن برای همه ابعاد زندگی رفته رفته شبهه ناکارآمدی دین برای اداره دنیای انسان ها، نخست در غرب و سپس به دنبال آن در شرق اسلامی در پاره ای اذهان شکل گرفت. آن دسته از اندیشمندان دین باور و دردمند که به چنین داوری درباره دین رضا نمی دادند و در عین حال تلقی موجود از دین را نادرست و در نتیجه ناکارآمد می دانستند، گونه ای نو را اصالت گرایی را مطرح ساختند و سخن از زنده سازی اندیشه دینی به میان آوردند (الویری، 1383، ص3؛ ر.ک: صاحبی، 1376).

به قول مک لولین، احیاگری دینی به خاطر اهمیتی که برای تزکیه و خلوص دین قائل است در سراسر دنیای مدرن در حال گسترش است (مک لولین، 1373، ص76). بر همین اساس تاریخ احیاگری دینی را در عصر مدرن به دو بخش می توان تقسیم کرد. بخش اول حیات احیاگری در عصر جدید، تلاش ها و کوشش های احیاگران را برای سازگاری نمودن دین با دنیای جدید شامل می شود.

تلاش عمده عالمان دینی این بوده که نوعی دین را با ارزش های جدید منطبق کنند. لذا در تعامل دین و مدرنیته آنچه اصل، فرض می شد مدرنیته بود. مباحثی چون «باب روز نمودن کلیسا» در جهان مسیحیت و «متجدد کردن اسلام» در دنیای اسلام، نمونه ای از این تلاش ها است. احیاگری، اوج این بخش از حیات خود را در دهه 60 قرن بیستم مشاهده کرده است. از دهه 70 به بعد، این جریان معکوس می شود؛ تلاش احیاگران دیگر برای منطبق شدن با ارزش های دنیوی نیست بلکه هدف آنان ارائه مجدد مذهب به سازمان اجتماعی است. از این دهه به بعد مباحثی چون «مسیحی ساختن دوباره اروپا» و «اسلامی کردن تجدد»، جای مباحث پیشین می نشیند. براساس رویکرد اخیر، این جهان مدرن است که باید جنبه دینی به خود بگیرد. از این رو در کشورهای اسلامی پدیده ای دینی شکل می گیرد که در نوسازی جامعه مشارکت می نماید.

در کشور ما پدیده احیاگری و بیداری دو خاستگاه متفاوت دارد: یکی جریان برخاسته از روشنفکری و دیگری جریان برخاسته از عالمان دینی است. بنابراین، دو جریان پروژه بیداری اسلامی و تمدن اندیشی را

رهبري مي‌کنند. براي روشنفکري، احياگري و بيداري اسلامي بخشي از پروژه بزرگتر سازگاري دين با مدرنيته و تمدن جديد است. بر اساس اين رويکرد، احياي دين به نوعي با بحث سازگاري با تمدن جديد پيوند ميخورد. دغدغه اصلي روشنفکري آن است که دين در دنياي مدرن به حيات خود ادامه دهد. به نظر مي‌رسد که اين جريان پايين‌ترين سطح احيا را در نظر دارد (احياي حداقل). بر اساس همين «احياي حداقل» است که دين بايد براي جهان جديد از نو ترجمه گردد و در مواجهه با خرد عصر، باز تفسير شود. اما براي عالم ديني احياگر، مدرنيته محور نيست؛ لذا بحث سازگاري دين با مدرنيته مطرح نيست. امام خميني در واکنش به اين رويکردها مي‌فرمايد: «هي دم از غرب چقدر مدّ زنيد! چقدر ميان تهی شديد! بايد احکام اسلام را با غرب بسنجيم! چه غلطی است!» (خمینی، 1361، ج 4، ص 346). تلاش اين جريان، اين است که اسلام به بهترين گونه در شکل‌بندي جهان مدرن حضور يابد. نه تنها جايي در جهان مدرن براي نفس کشيدن داشته باشد، بلکه جهان متناسب با انگاره‌هاي دين شکل گيرد. اين دين نيست که بايد از نو تفسير گردد، بلکه جهان مدرن بايد از نو ساخته شود: «قانون اسلام مدّ خواهد سرحدات را از جهان برچيند و يك کشور همگانی تشکيل دهد» (خمینی، 1373، ص 63).

امام خميني بعد از اهل بيت عصمت(ع) شاخص‌ترين عالم رباني هست که در تمامي آفاق دين و گستره ابعاد آن دست به احياگري و تمدن‌اندوشي زد. از اين رو احياگري و گفتمان بيداري امام خميني تنها به ابعاد معرفتي و نظري دين خلاصه نمي‌شود؛ بلکه هم داراي ابعاد معرفتي و هم داراي ابعاد عملي است.

مباني بيداري اسلامي

بيداري اسلامي و تمدن‌اندوشي امام خميني داراي مباني و اصولي است که در ادامه بيان مي‌کنيم.

1. مباني معرفت‌شناختي

يکي از مهمترين مباحث معرفتشناسي بحث ارزش معرفت است؟ بدین معنا که چگونه ميتوان معرفت صادق و حقيقي را از معرفت کاذب و غير حقيقي تميز داد؟ آيا معياري براي کشف حقايق وجود دارد؟ براي يافتن راه حل مساله، ابتدا بايد ابزارهاي دستيابي به معرفت را مورد بررسي قرار داد. در ميان ابزارهاي

معرفت، عقل جایگاه مهمی دارد و در معرفتشناسی اسلامی عنایت خاصی به آن میشود و لذا هر گونه بحث از مبانی احیاءگری در اسلام بدون توجه به آن کامل نخواهد. به این اساس در اینجا به اختصار درباره آن سخن میگوییم.

واژه «عقل» در لغت به معنای مختلفی به کار رفته است (ر. ک: ابن فارس، 1404، ج 4، ص 69). از مجموع کلمات مذکور از کتبیهای دانشمندان لغتشناسی استفاده میشود که عقل به معانی فهم، معرفت، قوه و نیروی پذیرش علم، علم، تدبیر، و نیز نیروی تشخیص حق از باطل و خیر از شر آمده است (مهدیزاده، 1383، ص 66). عقل از اهم راههای شناخت و معرفت برای انسان است و در احادیث فراوانی از مقام و منزلت آن سخن گفته شده است. امام صادق (ع) در پاسخ به سؤال از ماهیت عقل میفرماید: «العقل ما عبد به الرحمن و اکتسب به الجنان» (کلینی، بی تا، ج 1، ص 11)؛ عقل آن گوهری است که با آن خداوند رحمان پرستش میشود و با آن بهشت حاصل میشود. تقسیمهای فراوانی از عقل شده است. در یک تقسیمبندی کلی، عقل به «عقل نظری» و «عقل عملی» تقسیم شده است و در مراتب بعدی به عقل بالقوه یا هیولایی، عقل بالملکه، عقل مستفاد، عقل فعال و... تقسیم شده است، اما آنچه مورد نظر است اینکه عقل نیرویی است - که به توسط قضایای بدیهی یا نظری مکتسب از بدیهی و با رعایت دادههای منطق به درک حقایق کلی می رسد. به عبارت دیگر، مراد از عقل همانا استفاده از اصول کلی بدیهی و ضروری عقل است. در هر صورت عقل از منابع مهم در کسب معرفت می باشد. وجود عقل در انسان، از وی موجودی انتخابگر و صاحب اختیار و اراده میسازد و بدین ترتیب بر مبنای آن میتوان به احیاءگری پرداخت. از دیدگاه حضرت امام، عقل نزد علما، همان قوه عاقله است؛ یعنی قوه روحانیهای که به حسب ذات، مجرد و به حسب فطرت، مایل به خیرات و کمالات و داعی به عدل و احسان است (خمینی، 1377، ص 21).

بدون دریافتهای عقلی کسی به مراتب معرفت و حقایق نرسیده و نور ایمان در قلب او متجلی نمیشود. قلب کسی مورد تجلیات نور ایمان و معرفت گردد و گردن کسی بسته حبل متین و عروة وثیق ایمان و گروگان حقایق و معارف است که پایبند قواعد دینی و دمه او رهین قوانین عقلیه باشد، و متحرک به تحریک عقل و شرع گردد و هیچ یک از عادات و اخلاق و مأنوسات وجود او را نلرزاند و مایل از راه مستقیم نکند (خمینی، 1371، ص 147).

بنابراین، عقل در دیدگاه اسلامی و نیز رویکرد امام خمینی به عنوان اسلامشناس و فیلسوف اسلامی، از منابع مهم در کشف معرفت و رسیدن به حقیقت است. این دیدگاه تاثیر زیادی بر برداشت خاصی از انسان و تواناییها و ویژگیهای او به جا میگذارد. در فلسفه اسلامی انسان موجودی است که علاوه بر برخورداری از یک سلسله امیال و خواستها، از قوهای به نام عقل نیز برخوردار است. وجود عقل در انسان، وی

را از موجودات دیگر متمایز کرده و او را موجودی انتخابگر و صاحب اراده و اختیار میسازد که می‌تواند بر اساس آن امور خوب و بد و بدعت‌گري‌هایی که در دین رخ داده بشناسد و در صدد احیا و اصلاح برآید.

2. مبانی هستیشناختی

در فلسفه اسلامی، خداوند متعال هم شأن ربوبیت دارد و هم شأن خالقیت؛ یعنی هم خالق و آفریننده موجودات و جهان است و هم پس از خلقت برای آنها برنامه دارد. به عبارت دیگر خدای اسلام در عین خالق بودن رب نیز هست؛ یعنی پرورش دهنده و تربیت کننده است و لذا محور همه امور اوست. مبدا، منشا و غایت هستی اوست و هر چه هست هم از اوست و هم متحرک به سوی او. حکم از آن خداست و باید و نبایدهای زندگی بشری یکسره بر مدار خواست و اراده او معنی می‌شود. بنابراین آنچه که بر فلسفه و کلام اسلامی حاکم است، پذیرش روح توصیه است. تمامی آموزه‌های فلسفه اسلامی بر این اصل مبتنی بوده و هیچ گونه ناسازگاری میان این اصل و مفاهیم فلسفی وجود ندارد. اگر خدا به جز نقش آفرینندگی واجد نقش پرورندگی نیز هست و علاوه بر خالقیت و الوهیت، شاریت و ربوبیت نیز دارد و معین کننده بایدها و نبایدهای زندگی آدمی است و اگر انسان موجودی مسئول است و اعمال او باید بر مدار هدایت و کمال و تربیت باشد تا هدف نهایی خلقت متجلی شود و در همان حال مختار است که به جایی عزت کمال به ذلت ضلال تن دهد. در هستیشناسی حضرت امام هم توحید و خداپرستی در مرکز آن قرار گرفته است و بر اساس آن، خالقیت، ربوبیت و... همه از آن خداست و وظیفه همه موحدان مبارزه بر علیه اسارت انسان و جامعه می‌باشد:

ریشه و اصل همه آن عقاید که مهمترین و با ارزشترین اعتقادات ماست اصل توحید است. مطابق این اصل، ما معتقدیم که خالق و آفریننده جهان و همه عوالم وجود و انسان تنها ذات مقدس خدای تعالی است که از همه دقایق مطلع است و قادر بر همه چیز است و مالک همه چیز. این اصل به ما می‌آموزد که انسان تنها در برابر ذات اقدس حق باید تسلیم باشد و از هیچ انسانی نباید اطاعت کند مگر اینکه اطاعت او اطاعت خدا باشد؛ و بنابراین هیچ انسانی هم حق ندارد انسانهای دیگر را به تسلیم در برابر خود مجبور کند. و ما از این اصل اعتقادی، اصل آزادی بشر را می‌آموزیم که هیچ فردی حق ندارد انسانی و یا جامعه و ملتی را از آزادی محروم کند، برای او قانون وضع کند، رفتار و روابط او را بنابر درک و شناخت خود که بسیار ناقص است و یا بنا به خواستها و امیال خود تنظیم نماید (خمینی، 1368، ج5،

3. مبانی انسان‌شناختی

به طور کلی هر منظومه معرفتی را که به بررسی انسان و یا بُعدی یا ابعادی از وجود انسان و یا گروه و قشر خاصی از انسانها می‌پردازد، میتوان انسان‌شناسی نامید. انسان‌شناسی اسلامی تحت تاثیر دیدگاه هستی‌شناختی‌اش درباره انسان، دیدگاههای خاصی دارد. این دیدگاهها پایهها و بنیانهایی نظری و پژوهشی را برای آموزهها و مفاهیم نظری درباره انسان فراهم میسازد که از آنها به مبانی انسان‌شناختی تعبیر میتوان کرد. بنابراین، منظور از مبانی انسان‌شناختی، بنیانهایی نظری درباره انسان است که میتواند سنگ بنای آموزهها و نظرگاههای مربوط به انسان در نظر گرفته شود. انسانی که اسلام معرفی میکند، موجودی است که علاوه بر بُعد طبیعی از گوهر روحانی برخوردار است و این هماهنگی با مقتضای عقل و فطرت است. انسان تنها یک حیوان پیچیده نیست، بلکه روح خدایی در او دمیده شده است. انسان به قدری شریف است که ملائکه مامور میشوند به او سجده کنند: «فَإِذَا سَوَّيْتُهُ وَ نَفَخْتُ فِيهِ مِنْ رُوحِي فَقَعُوا لَهُ سَاجِدِينَ» (نحل، 68). انسان به دلیل ترکیب وجودیش، صاحب عقل و قادر به معرفت و تفکر است: «وَاللَّهُ أَخْرَجَكُمْ مِنْ بُطُونِ أُمَّهَاتِكُمْ لَا تَعْلَمُونَ شَيْئًا وَ جَعَلَ لَكُمُ السَّمْعَ وَ الْأَبْصَارَ وَ الْأَفْئِدَةَ لَعَلَّكُمْ تَشْكُرُونَ» (انسان، 3). انسان صاحب اختیار و دارای قدرت انتخاب است «إِنَّمَا هَدَيْنَاهُ السَّبِيلَ إِمَّا شَاكِرًا وَ إِمَّا كَافِرًا» (بقره، 30).

نوع نگرش امام به انسان بر اساس آموزههای دینی است. از این رو، انسان‌شناسی امام خمینی از یک طرف نشانگر جامعیت و چند بُعدی بودن انسان است، و از طرف دیگر اسلام را به عنوان سرآمدترین مکاتبی که رشد دهنده تمام ابعاد و ساحات فکری و خواستههای انسان است، معرفی مینماید:

انسان یک موجود جامع است نه یک موجود یک بُعدی یا دو بُعدی. موجودات دیگر بعضیشان یک بعدیاند، بعضی دو بُعدی‌اند، بعضی چند بعدیاند، لکن همه ابعاد وجود در سایر موجودات نیست. فقط انسان است در بین همه موجودات که یک موجود چندین بُعدی است که برای هر بُعدش احتیاجات دارد. برای رشد هر بُعد او، احتیاج دارد... هر مکتبی را به استثنای مکتب اسلام که ملاحظه کنید، یک مکتب مادی [است] که انسان را حیوان تصور کرده است، یک موجودی که [کارش] همان خوردن و خوابیدن است، منتها بهتر خوردن

و بهتر خوابیدن. حیوانات هم مشترکند با مادر خوراک خوردن و خوابیدن، لکن این مکتبها میخواهند انسان را یک حیوانی، این طور ادراک کرده‌اند از انسان که این هم مثل سایر حیوانات هست که تمام چیزها و رشدهایی که دارد در همان ادراکات مادی دور میزند، در امور مادی دور میزند. اسم آن را گفته‌اند «امور عینی»؛ خیال میکنند که امر عینی عبارت از همین عالم طبیعت است، و حال آنکه عوالم دیگری هست که اینها ادراکش نکرده‌اند؛ و آنها [از] عوالم عینی بیشتر؛ یعنی از عینیت بیشتر خط دارند تا عالم طبیعت (خمینی، 1361، ج2، ص154-155).

4. مبانی دین‌شناختی

مهمترین مبنای دین‌شناختی، لزوم شناخت دین و گستردگی قلمرو آن می‌باشد. به طور کلی دیدگاهها در این باب را می‌توان به دو دیدگاه عمده تقسیم کرد: 1. دیدگاه حدّ اقلی؛ 2. دیدگاه حدّ اکثری. بر اساس دیدگاه حدّ اقلی، قلمرو دین در امور اجتماعی، سیاسی و اخلاقی - فقهی به حدّ اقلّ تحویل و فروکاهش بینش، واقع در آن از بیش نه است آموخته ما به را لازم حدّ اقل موارد این در شرع و (reduction) اقلّی، خود را در امور آخرتی محدود و منحصر کرده، و در امور دنیایی هم به حدّ اقل لازم بسنده کرده است؛ امّا نظریّه «دین حدّ اکثر» جامع‌نگر بوده و هر دو امور دنیایی و آخرتی را شامل می‌شود. به عبارت دیگر، رسالت و جهتگیری دعوت انبیا محدود به تأمین سعادت آخرتی انسان نیست و نیازمندی‌های بشر در عرصه اجتماع و سیاست، تعلیم و تربیت و... را نیز در بر می‌گیرد.

نظریه دین حدّ اقلی، امروزه میان روشنفکران و نواندیشان دینی رواج دارد. اینان با محور کردن دین در سعادت آخرتی، منکر دخالت و حضور دین در عرصه اجتماع و امور سیاسی هستند و بدین طریق، دین را سکولاریزه کرده، به جدایی دین از سیاست (یا دین و دنیا) قائل هستند (ر.ک: سروش، 1376؛ شبستری، 1379؛ طاهر، 1993؛ طاهر برکات، 1379؛ الجابری، 1996).

مبنای مهم و اساسی که می‌توان در اندیشه غالب متکلمان و اندیشمندان اسلامی در باب قلمروشناسی دین یافت، این است که «هدف و جهتگیری دعوت انبیا چیست»، و آیا دین برای پاسخگویی به همه نیازها و خواسته‌های دنیوی و اخروی بشر آمده، یا اینکه دین امری شخصی بوده و صرفاً جوابگوی نیازهای اخروی و یا نیازهای دنیوی انسان می‌باشد.

به طور کلی، برداشت گوناگون از قلمرو پیام پیامبران و جهتگیری دعوت انبیا را میتوان به سه تصویر عمده ارجاع داد:

1. تصویر دنیاگرایانه: دیدگاهی که هدف بعثت را در امور دنیایی و حیات این جهانی می‌جوید.
2. تصویر عقباگرایانه: نظریه‌ای که جهتگیری دعوت پیامبران را در مقوله اخلاق و حیات آخرتی بشر نشان می‌دهد.
3. تصویر جامع‌گرایانه: دیدگاهی که اهداف رسالت انبیا را جامع و فراگیر هر دو جنبه حیات دنیایی و آخرتی بشر تلقی می‌کند.

همان گونه که اشاره شد، تصویری که برخی از نواندیشان دینی معاصر از دعوت انبیا ارائه می‌دهند، تصویری عقباگرایانه و آخرت‌گرایانه است. در مقابل، دیدگاه امام خمینی دیدگاهی «جامع‌گرایانه» است؛ یعنی هر دو جنبه حیات بشری را شامل می‌شود. بنابراین جدا کردن سیاست از دین از سیاست و اجتماع صحیح نیست بلکه سیاست جزئی از آموزه‌های اسلامی است. در این راستا، امام خمینی هدفی بالذات انبیا را که مقصود به قصد اولی است، از اهداف بالتبع متمایز کرده‌اند: «تمام چیزهایی که انبیا آوردند، مقصود آنها - بالذات - نبوده است، تشکیل حکومت مقصود بالذات نیست برای انبیا» (خمینی، 1361، ج 1، ص 238).

امام در این بیان به بهترین مصداق اهداف بالتبع اشاره دارند که در استدلال حکما بر ضرورت انبیا به صورت علت غایی نبوت تلقی شده است. هدف یا اهداف بالذات انبیا از نظر امام چیست؟ می‌فرمایند:

آنچه انبیا برای او مبعوث شده بودند و تمام کارهای دیگر، مقدمه آن است، بسط توحید و شناخت مردم از عالم است... ارائه عالم، آن طوری که هست، نه آن طوری که ما ادراک می‌کنیم. و دنبال این بودند که همه تهذیبها، تعلیمها و همه کوششها در این باشد که مردم را از این ظلمتکده‌هایی که همه عالم ظلمت است، نجات بدهند و به نور برسانند (همان، ج 18، ص 181).

بنابراین می‌توان مبنای دیدگاه جامع‌نگر در اهداف بعثت را به صورت زیر بیان کرد:

هدف بالذات انبیا، هدایت و معرفت الهی است اما تحقق این هدف در جامعه بشری، مستلزم اتخاذ اهداف بالعرض مانند تأسیس حکومت و اصلاح نظام معیشتی است. پرداختن به اصلاح معیشت دنیوی، وظیفه پیامبران است اما وظیفه ای بالعرض. بنابراین نباید گمان کرد که «بالعرض بودن» به معنای «فرعی بودن» و یا نامربوط بودن به وظیفه انبیاست، آن گونه که عده ای گمان کرده اند. بلکه به معنای این است که پرداختن به اصلاح دنیا و ظلم ستیزی، از اهداف رسالت است اما به قصد ثانوی. بنابراین پرداختن به اصلاح دنیا، شرط لازم اصلاح عقبی است و از آن قابل انفکاک نیست.

مؤلفه های بیداری اسلامی و تمدن اندیشی

ایجاد و اعتلای تمدن از مولفه خاص تبعیت میکند؛ مهمترین آنها عبارتند از:

1. آزادی اجتماعی

آزادی از مؤلفه های اساسی تمدن گرایی دینی است. امام خمینی درباره اهمیت آن میفرماید «اول مرتبه تمدن، آزادی ملت است. تمدن، یک مملکتی که آزادی ندارد تمدن ندارد» (خمینی، 1368، ج 5، ص 32). امام خمینی یکی از مهمترین اهداف مبارزه خود را مبارزه برای آزادی معرفی میکند: «زندگانی که در آن آزادی نباشد زندگانی نیست. زندگانی که در آن استقلال نباشد... اینکه زندگانی نیست (خمینی، بیتا، ص 319). در عین حال اضافه می کند که، «اگر تمام آزادیها را به ما بدهند و تمام استقلالها را بدهند و بخواهند قرآن را از ما بگیرند ما نمی خواهیم ما بیزار هستیم از آزادی منهای قرآن، ما بیزار هستیم از استقلال منهای اسلام» (همان).

نکات و اظهارات فوق، ماهیت و جهت آزادی اسلامی را نشان می دهد. حضرت امام به عنوان يك مجتهد شیعی در حالی که در جست و جوی آزادی است اما هرگز بین دین و آزادی تمایزی نمی افکند بلکه معتقد است که آزادی با تمام ویژگی های خاص خود، در درون اسلام نهفته است و باید طرافت ها و ظرفیت های آن را کشف و اجرا کرد. «اسلام هم آزادی دارد اما آزادی [به معنای] بی بند و باری نه، آزادی غربی ما

نمی‌خواهیم، بی‌بند و باری است این... آزادی‌هایی که ما می‌خواهیم آزادی در پناه قرآن ما می‌خواهیم، استقلال می‌خواهیم، آن استقلالی که... اسلام بیمه‌اش کند» (همان، ص321).

امام خمینی بر این باور است که: یکی از بنیادهای اسلام، آزادی است... فطرتا یک انسان، آزاد [آفریده] شده است (خمینی، 1361، ج 2، ص166). رهبری در این منظر، پیش از آن که عنوان حکومت را پذیرا باشد، رویکرد خدمت‌گزارانه خواهد داشت. حاکم مسلمان در تامین و تضمین حقوق مردم به خصوص آزادی که برآمده از فطرت توحیدی آنان است، گام برمی‌دارد. پاس داشتن آزادی‌های ملت، خدمت ماندگار و تاثیرگذار است که رهبر شایسته برعهده خویش می‌شمارد.

اگر به من بگویند خدمت گزار، بهتر از این است که بگویند رهبر. رهبری مطرح نیست، خدمت‌گزار مطرح است. اسلام ما را موظف کرده که خدمت کنیم (همان، 1361، ج 10، ص126).

از دیدگاه امام خمینی، حکومت، همواره در برابر ملت مسؤول بوده و باید در صراط آزادی‌های معقول و اجتماعی آنان، به دور از هرگونه مصلحت‌اندیشی تلاش کند. محروم ساختن مردم از حق آزادی و حضور و مشارکت فعال آنان در سرنوشت خود از رهگذر آرای عمومی و انتخاب مدیرانی خدمت‌گزار و متعهد، تخلف از قانون اساسی محسوب شده و قابل تعقیب و کیفر از جانب ملت است. رهبر فقید انقلاب در پاسخ به نوع حکومت مورد نظر، افزون بر اسلامیت، عنصر جمهوریت را خاطر نشان می‌سازد که همانا تکریم ملت و تضمین آزادی‌های سیاسی و اجتماعی آنان می‌باشد. «ما خواهان استقرار یک جمهوری اسلامی هستیم و آن حکومتی است متکی به آرا عمومی، شکل نهایی حکومت با توجه به شرایط و مقتضیات کنونی جامعه ما توسط خود مردم تعیین خواهد شد» (همان، ص163).

2. عدالت اجتماعی

عدالت اجتماعی به عنوان موضوعی که در طول تاریخ، همواره دغدغه فکری و عملی اندیشمندان حوزه سیاسی اجتماعی و مکاتب مدعی اداره بشر بوده است، در اندیشه تمدنی امام خمینی از اهمیت و جایگاه ویژه و بلندی برخوردار است.

امام در کتابهای اخلاقی عدالت را «حد وسط بین افراط و تفریط» تعریف می‌کنند: «عدالت حد وسط بین

افراط و تفریط و آن از امهات فضایل اخلاقیه است، بلکه عدالت مطلقه تمام فضایل باطنیه، ظاهریه، روحیه، قلبیه و جسمیه است، زیرا عدل مطلق، مستقیم به همه معنی است» (خمینی، 1377، ص147).

امام پیش از بحث در مورد عدالت اجتماعی، به عدالت فردی توجه داشته و در این خصوص نیز بر عدالت شخصی حاکم تأکید مضاعف نموده‌اند. چنانچه ایشان در جایی آورده‌اند: «فقیه مستبد نمی‌شود، فقیهی که این اوصاف را دارد عادل است، عدالتی که غیر از این طوری عدالت اجتماعی، عدالتی که يك كلمه دروغ، او را از عدالت می‌اندازد» (خمینی، 1368، ج11، ص465).

بنابراین مهمترین عامل برای اجرای عدالت آن است که زمامدار و حاکم جامعه عادل باشد تا بتواند عدالت را در بخش‌های مختلف اجتماع گسترش دهد (خمینی، 1373، ص47-48). از آنجا که عدالت فطری است، بایستی آن را زنده نگهداشت؛ برای این کار، امام تهذیب نفس را پیشنهاد می‌کند و معتقد است تا وقتی نفس تربیت نشود و عدالت در نهاد انسان راسخ و استوار نگردد تحقق آن در جامعه شدنی نیست: «هر اصلاحی نقطه اولش خود انسان است، اگر چنانچه خود انسان تربیت نشود، نمی‌تواند دیگران را تربیت کند... و امیدوارم که این مجاهده نفسانی برای همه ما حاصل بشود و به دنبال آن مجاهده برای ساختن يك کشور...» (خمینی، 1361، ج16، ص1).

مقام معظم رهبری از استقرار عدالت اجتماعی به «نوسازی معنوی ایران» تعبیر کرده‌اند (18/ 12/ 1375). «عدالت اجتماعی بدین معنا است که فاصله میان طبقات و برخورداریهای نابحق و محرومیتها از میان برود و مستضعفان و پابرهنگان که همواره مطمئنترین و وفادارترین مدافعان انقلاباند، احساس و مشاهده کنند که به سمت رفع محرومیت، حرکتی جدی و صادقانه انجام میگیرد (سخنرانی 23/ 4/ 1368).

3. احیا حکومت دینی

می‌توان گفت که مهمترین حادثه‌ای که به دست امام خمینی تحقق پیدا کرد شکستن جو حاکم بر جوامع اسلامی مبنی بر جدایی دین از سیاست، بود. جوی که استعمارگران، مستکبران زمین‌ساز تحقق آن بودند. ایشان در این خصوص می‌فرمایند: «اولین و مهمترین حرکت القای شعار جدایی دین از سیاست است که متأسفانه این حربه در حوزه و روحانیت تا اندازه‌ای کارگر شده است، جایی که دخالت در سیاست، دون شأن فقیه و ورود در معرکه سیاسیون، تهمت و وابستگی به اجانب را همراه دارد» (همان، ج21، ص91).

امام خمینی بحث ولایت فقیه را از قلمرو فقه بیرون آورد و به جایگاه اصلیش که مسأله کلامی است نشان داد. آنگاه با براهین عقلی و کلامی این مسأله را شکوفا کرد. و سراسر فقه را در تابش شعاع آن قرار داد. مقام معظم رهبری ضمن تأکید بر این نکته که ولایت فقیه جزو مسلمات فقه شیعه است، نقش و جایگاه امام خمینی در تبیین آن چنین بیان میکند: «مسأله ولایت فقیه جزو مسائل روشن و واضح در فقه شیعه است. کاری که امام کرد این بود که توانست این فکر را با توجه به آفاق جدید و عظیمی که دنیای امروز دارد، مدون کند و آن را ریشه‌دار و مستحکم و مستدل و باکیفیت سازد. یعنی به شکلی که برای هر انسان صاحب‌نظری که با مسائل سیاسی روز و مکاتبات سیاسی روز هم آشناست، قابل فهم و قبول باشد» (سخنرانی 14 / 3 / 1378).

انتشار این درس در قالب کتاب ولایت فقیه و یا حکومت اسلامی و یا عناوین دیگر مبارزات را وارد مرحله جدیدی کرد و در سطح وسیع‌تر تحول عمیقی در حوزه اندیشه سیاسی اسلام به وجود آورد و زمینه را برای طرح‌های مختلف در ابعاد مختلف حکومتی فراهم آورد (لک‌زایی، 1383، ص 159-160).

امام خمینی جدایی دین از سیاست را دسیسه استعمارگران برای تسلط بر مسلمین مدّاند آن جا که مدّافرماید:

جدایی دین از سیاست را... استعمارگران درست کرده‌اند تا دین را از تصرف امور دنیا و تنظیم جامعه مسلمانان بر کنار سازند و ضمناً علمای اسلام را از مردم و مبارزان راه آزادی جدا کنند. در این صورت مدّتوانند بر مردم مسلط شده و ثروتهای ما را غارت کنند (خمینی، 1373، ص 19).

4. اندیشه اتحاد اسلامی

وحدت میان امت اسلام همواره از اهداف آرمانی احیاءگران و تمدن‌اندیشان دینی از جمله امام خمینی به شمار می‌رود. مقام معظم رهبری در بیان اهمیت وحدت از دیدگاه امام خمینی می‌فرماید: «من گمان نمی‌کنم در طول ده سال گذشته که امام عزیزمان این همه بیانات حکمت‌آمیز ایراد کردند، چیزی را به اندازه «حدت» مورد تأکید قرار داشته باشند» (سخنرانی 24 / 3 / 1368).

حضرت امام پیامدهای تفرقه را به خوبی شناخته بود و مدّدانست که تفرقه در میان امت اسلامی در ابعاد

مختلف سیاسی، اقتصادی، اجتماعی، فرهنگی و نظامی تأثیرات منفی بسیاری بر جای گذاشته است که رفع آنها بسیار مشکل است و نیاز به زمان زیادی دارد و تنها راه جلوگیری از صدمات و لطمات ناشی از این تفرقه، وحدت و برادری است که باید حول محور اسلام عزیز و تعالیم حیات بخش آن صورت گیرد که در این راستا ضرورت‌های وحدت را نیز تشخیص داده بودند تا بدان وسیله امت اسلامی به مسیر و صراط مستقیم الهی رهنمون گردد.

امام مدّ خواست با وحدت و ایجاد همبستگی اسلامی بین مسلمانان (خمینی، 1361، ج 17، ص 137)، همه ملل اسلامی به استقلال و آزادی دست یابند، زیرا مسلمین باید برای بدست آوردن استقلال و آزادی این کلید پیروزی را بدست آورند و برای وحدت کلمه کوشش کنند (همان، ج 6، ص 122)، و به استکبار جهانی اجازه ندهند که در مقدرات کشورهای اسلامی دخالت کند (همان، ج 15، ص 125).

امام خمینی برای ایجاد صلح و صفا، وحدت را ضروری مدّ دانست و مدّ فرمود «جمهوری اسلامی مایل است با همه همجواران و دیگران با صلح و صفا زندگی کند» (همان، ج 17، ص 228) و در جای دیگری نیز فرمودند: «امیدوارم صلح جهانی بر پایه استقلال ملتها و عدم مداخله در امور یکدیگر و مراعات اصل حفظ تمامیت ارضی کشورها بنا گردد» (همان، ج 11، ص 267).

نتیجه گیری

با توجه به مباحثی که بیان شد میتوان گفت هرچند تمدن اسلامی پس از اعتلا و پویایی بینظیر، دچار انحطاط گردید، اما احساس بازگشت به اسلام و احیای تمدن اسلامی، همواره در جهان اسلام وجود داشت. نهضت‌های اسلامی صد ساله اخیر تجلی و تفسیر این احساس ارزشمند است. با توجه به ماهیت تکاملی اسلام، قانونمندی تمدن اسلامی و روند پرشتاب بیداری اسلامی از یک سو، و ناتوانی تمدن شرق و غرب، اندیشه احیای تمدن اسلامی بار دیگر جوانه زده و انتظار امت اسلامی نسبت به آن عینیت خواهد یافت. و همان گونه که مقام معظم رهبری فرمودند هاند پیروزی اسلام و احیای تمدن اسلامی وعده حتمی الهی است. شرایط زمان به نفع اسلام و بیداری اسلامی در جریان است که اگر به خوبی مدیریت شود. پیروزی اسلام گرایان در کشورهای اسلامی قطعی است. هدف نهائی را باید امت واحده اسلامی و ایجاد تمدن اسلامی جدید بر پایه دین و عقلانیت و علم و اخلاق، قرار داد.

منابع

قرآن کریم.

نهج البلاغه.

ابنفارس، احمد (1303)، معجم مقاییس اللغة، تحقیق عبدالسلام محمد هارون، مکتب الاعلام الاسلامی.

امام خمینی (1377)، شرح حدیث جنود عقل و جهل، تهران، مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی.

امام خمینی (1371)، شرح جهل حدیث، تهران، مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی.

امام خمینی (1368)، صحیفه امام، تهران، مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی.

امام خمینی (1361)، صحیفه نور، تهران، وزارت ارشاد اسلامی.

امام خمینی (1373)، ولایت فقیه، تهران، مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی.

امام خمینی (بیتا)، در جستجوی راه از کلام امام، تهران، انتشارات امیرکبیر.

ایزدپناه، عباس (1375)، مرز میان احیاءگری در دین و بدعت، در: خورشید شهادت، دفتر دوم، تهران، دانشگاه امام حسین (ع).

خامنه‌ای، سید علی، سخنرانی ویژه اجلاس بین المللی بیداری اسلامی، تهران، ۱۳۹۰/۶/۲۶.

جوادی آملی، عبدالحسین (1370)، آوای توحید، تهران، مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی.

جوادی آملی، عبدالحسین (1378)، بنیان مرسوم امام خمینی در بیان و بنان آیها، جوادی آملی، قم، مرکز

اسمارت، نینیان (1383)، تجربه دینی بشر، ترجمه محمد محمدرضایی و ابوالفضل محمودی، تهران، انتشارات سمت.

الجابري، محمد عابد (1996)، الدين و الدوله و تطبيق الشريعة، بيروت، مركز دراسات الوحدة العربيه.

انصاري، خواجه عبداﷲ (بيتا)، منازل السائرين، چاپ قاهره.

دشتي، محمد (1380)، فرهنگ سخنان امام حسين(ع)، قم، انتشارات مشهور.

روحاني، سيد حميد (1377)، نهضت امام خميني، تهران، سازمان انتشارات و انقلاب اسلامي.

الويري، محسن (1383)، شهيد مطهري و آفات احياگري، اندیشه صادق، ش7-6.

سروش، عبدالکريم (1376)، مدارا و مديريت، تهران، موسسه فرهنگي صراط.

شبستري، محمد مجتهد (1379)، هرمنوتیک، کتاب و سنت، تهران، طرح نو.

صاحبي، محمدجواد (1376)، اندیشه اصلاحي در نهضتهاي اسلامي، قم، انتشارات دفتر تبليغات اسلامي.

ظاهر، عادل (1993)، الاسس الفلسفيه للعلمانيه، بيروت، دار الساقی.

ظاهر، عادل و برکات، حليم (1389)، اسلام و سياست، ترجمه عبداﷲ غلامرضا کاشي، تهران، انتشارات رخداد نو.

عباسي، ولياﷲ (1386)، کرامت انسان و آزادي، در: کرامت انسان در قرآن و سنت، ج2، تهران، موسسه تنظيم و نشر آثار امام خميني.

غزالي، ابوحامد محمد (بيتا)، احياء علوم الدين، بيروت، دارالکتب العلميه.

کلینی، یعقوب (بی‌تا)، الاصول الکافی، تهران: انتشارات اسلامی.

لک‌زایی، نجف (1383)، امام خمینی احیاگر اندیشه حکومت اسلامی، حضور، 9.

مک‌لولین، شون (1383)، دین، مراسم مذهبی و فرهنگ، ترجمه افسانه نجاریان، اهواز، نشر رسش.

مطهری، مرتضی (1362)، اسلام و مقتضیات زمان، تهران، انتشارات صدرا.

مطهری، مرتضی (1377)، بررسی اجمالی نهضت‌های اسلامی در صد ساله اخیر، تهران، انتشارات صدرا.

مهدیزاده، حسین (1383)، آیین عقل‌ورزی، قم، انتشارات موسسه آموزش و پژوهشی امام خمینی.

ولایتی، علی‌اکبر (1383)، فرهنگ و تمدن اسلامی، قم، دفتر نشر معارف.

هانتینگتون، ساموئل (1373)، نظریه برخورد تمدن‌ها، ترجمه مجتبی امیری، تهران، دفتر مطالعات سیاسی و بین‌المللی.

هیوم، دیوید (1362)، تاریخ طبیعی دین، ترجمه حمید عنایت، تهران، انتشارات خوارزمی.